

## فهرست

- ۹ مقدمه مترجم
- ۲۷ [۱] اسلام، شرق شناسی، و غرب: هجوم به جهل عالمانه
- ۳۵ [۲] اسلام از منظر غرب
- ۵۵ [۳] ایران
- ۵۷ ۱. قیام اسلام
- ۶۲ ۲. آمریکا در محاصره
- ۶۹ ۳. مطبوعات به جنگ می روند
- ۷۷ ۴. گزارش کردن انقلاب
- ۸۵ ۵. کشوری دیگر
- ۹۱ [۴] درون اسلام
- ۹۳ ۱. چگونه مطبوعات در ماجرای ایران به خطا رفتند؟
- ۹۵ ۲. غرب در تنگنا
- ۹۷ ۳. انفجار اسلام
- ۱۰۰ ۴. گروهان های بداقبالی
- ۱۰۷ ۵. حفظ قدرت آمریکا
- ۱۱۲ ۶. استعمارگران نوظهور
- ۱۱۹ پی نوشت ها
- ۱۳۶ منابع مقدمه
- ۱۳۸ عکس ها

## مقدمه مترجم

ادوارد سعید (۱۹۳۵-۲۰۰۳) یکی از تأثیرگذارترین متفکران و نظریه‌پردازان نیمه دوم قرن بیستم است. او استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه کلمبیا، نویسنده، فعال سیاسی، و منتقد ادبی، اجتماعی و سیاسی برجسته‌ای بود. انتشار کتاب شرق‌شناسی، در سال ۱۹۷۸، سعید را به یکی از جنجالی‌ترین متفکران عصر حاضر تبدیل کرد و برای او هواداران و مخالفانی سرسخت به همراه آورد. به ندرت می‌توان کتاب یا نظریه‌ای را در چند دهه اخیر یافت که، همانند شرق‌شناسی ادوارد سعید، تا این حد بر ماهیت بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی از قبیل ادبیات، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، علوم اجتماعی، تاریخ، باستان‌شناسی، الهیات، روان‌شناسی، علوم سیاسی و دیگر رشته‌ها اثرگذار بوده باشد.

در شرق‌شناسی، ادوارد سعید، با بررسی و اشاره به برخی آثار ادبی برجسته غربی از یونان باستان تا دوره معاصر، به نقد نگاه غالب جهان غرب

به مشرق‌زمین می‌پردازد. او با تحلیل فرایندهایی که دانشمندان، نویسندگان، سیاست‌مداران و سفرنامه‌نویسان غربی از طریق آن به معرفی مشرق‌زمین در آثار خود پرداخته‌اند به تبیین چگونگی «ساختن» مفهومی به نام شرق برای مخاطب غربی در این آثار می‌پردازد، شرقی که همیشه به‌عنوان «دیگری» مغرب‌نمایانده شده است - و همچنان نیز می‌شود- و در گفتمان رایج غرب به آن هویتی ذاتاً نامتمدن، بدوی، واپس‌گرا، متحجر، منفعل، خرافی، وحشت‌آفرین، آشفته، افسارگسیخته، مستبد، و صد البته نسبت به هم‌تای غربی خود پست‌تر نسبت داده می‌شود. سعید همچنین به تشریح روابط پیچیده میان قدرت و تولید دانش درباره شرق در سه امپراتوری بریتانیا، فرانسه و آمریکا می‌پردازد و چگونگی استفاده امپراتوری‌ها از چنین دانشی را برای مقاصد استعماری شرح می‌دهد. سعید تعاریف گوناگونی برای مفهوم شرق‌شناسی ارائه می‌کند که، با وجود تفاوت‌های ظاهری، به‌هم پیوسته و مؤید یکدیگرند. نخستین، ساده‌ترین و کلی‌ترین این تعاریف شرق‌شناسی را «تلاشی برای درک مشرق‌زمین» معرفی می‌کند که «بر پایه جایگاه ویژه مشرق در تجربه اروپایی غربی بنا نهاده شده است» (شرق‌شناسی، ۲۰۰۳، ص ۱). سعید همچنین شرق‌شناسی را به‌مثابه «کتابخانه یا آرشیوی از اطلاعاتی که عموماً، و در برخی از جنبه‌ها به‌طور هماهنگ، مورد باور بوده‌اند» (ص ۴۱) تعریف می‌کند و در ادامه می‌نویسد: «آنچه این آرشیو را به هم متصل می‌کند گروهی از نظرات و مجموعه ارزش‌های متحدکننده‌ای است که مؤثربودنشان به شیوه‌های گوناگون به اثبات رسیده است. این نظرات رفتار شرقی‌ها را توضیح می‌دادند؛ و نوع خاصی از ذهنیت، شیوه‌نامه، و فضا را به آن‌ها منتسب می‌کردند. مهم‌تر از همه، به اروپایی‌ها اجازه می‌دادند تا در برخوردشان، یا حتی در نگاهشان، نسبت به شرقی‌ها

به عنوان پدیده‌ای بنگرند که گویی از ویژگی‌های معینی برخوردار است» (ص ۴۱). تعاریف دیگر سعید به تبیین جنبه‌های نظام‌یافته علمی و سیاسی شرق‌شناسی می‌پردازند: «شرق‌شناسی را می‌توان شیوه‌مدون شده‌ای از نوشتن، پندار و تحقیق دانست که قواعد، دیدگاه‌ها و تعصبات ایدئولوژیکی بر آن حکم فرماست که ظاهراً متناسب با مشرق‌زمین است. مشرق‌زمین به شیوه‌های مشخصی تعلیم داده می‌شود، مورد تحقیق قرار می‌گیرد، اداره می‌شود، و مورد اظهار نظر واقع می‌شود» (ص ۲۰۲). در همین راستا، سعید تعریف مبسوط‌تری با تأکید بر جنبه‌های سیاسی و استعماری ارائه می‌کند که در آن شرق‌شناسی را «سیستمی از بازنمایی‌ها» می‌نامد «که نیروهایی آن را شکل داده‌اند که مشرق را وارد حیطه دانش غربی، آگاهی غربی و، بعدتر، امپراتوری غربی نمودند». وی سپس در ادامه این تعریف می‌نویسد: «اگر این تعریف از شرق‌شناسی بیش از حد سیاسی به نظر می‌رسد، تنها به این دلیل است که به باور من شرق‌شناسی خود محصول نیروها و فعالیت‌های سیاسی خاصی بوده است. شرق‌شناسی مکتبی تفسیری است که موضوع آن از قضا مشرق‌زمین، تمدن‌هایش، مردمانش، و مکان‌های آن است. کشفیات بی‌طرفانه آن را - که کار محققان جدی بی‌شماری بوده است که متون را ویرایش و ترجمه می‌نمودند، دستور زبان‌ها را تدوین می‌کردند، فرهنگ لغات می‌نوشتند، اعصار گذشته را بازسازی می‌کردند، و دانشی تولید می‌کردند که به شیوه اثبات‌گرایانه تأییدپذیر باشد- همواره این امر شکل داده است که، مانند هر حقیقت دیگری که به وسیله زبان انتقال می‌یابد، حقایق آن در خود زبان جای دارند» (ص ۲۰۳).

البته باید توجه داشت که سعید نخستین کسی نبوده است که به تحلیل نگرش غرب به دیگری شرقی خود و چگونگی برساخت مشرق‌زمین در اندیشه

غربی پرداخته است. این مسئله خود یکی از عمده انتقاداتی است که برخی از منتقدان، از جمله ضیاءالدین سردار، منتقد پاکستانی-انگلیسی، به سعید وارد کرده‌اند. سردار، در کتاب شرق‌شناسی خود، بر این باور است که ادوارد سعید تلاش‌ها و آرای سایر نویسندگانی که پیش از او در نقد شرق‌شناسی در رشته‌هایی همچون مطالعات اسلامی، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ، و فلسفه تاریخ سخن گفته‌اند را آن‌طور که باید ارجح ننهاده است: «سعید... از مطالعات پیشین طیب‌آوی، العطاس، عبدالمالک، جعیطه، و دیگرانی همچون عبدالله لارویی، ظلال اسد، کی. ام. پانیکار، و رومیلاتاپار، وام گرفته و بر آن‌ها تکیه می‌کند؛ اما به این کار اذعان نمی‌کند. مسلماً، چنین به نظر می‌رسد که شرق‌شناسی حاضر و آماده و تمام و کمال، گویی به ناگهان، ظاهر شده و شروع به شکل دادن و مسلط شدن بر این بحث کرده است» (ص ۶۵). دو انتقاد عمده دیگر متوجه شرق‌شناسی است: نخست جامع‌نبودن شرقی است که سعید تصویر آن را در شرق‌شناسی‌اش ارائه نموده است، شرقی که عمدتاً شامل جهان عرب و اسلام است و گستره وسیعی از سایر کشورهای آسیایی را در بر نمی‌گیرد. دیگر اینکه شرق‌شناسی سعید خود در ترویج گفتمانی که از آن انتقاد می‌کند بی‌تأثیر نبوده است. به عبارت دیگر، می‌توان چنین گفت که سعید خود نیز گاهی در دام گفتمان یک‌سویه شرق‌شناسانه افتاده است، که تفصیل آن در این مقدمه نمی‌گنجد. باین حال، باید توجه داشت که جایگاه شرق‌شناسی ادوارد سعید از آن رو حائز اهمیت است که برای نخستین بار به شکلی نظام‌مند و در مقیاسی وسیع نقد نسبتاً منسجمی از رویکرد غرب به «دیگری» شرقی خود ارائه می‌دهد و به تحلیل مناسبات میان شرق‌شناسی و قدرت استعمار می‌پردازد. همچنین،

اینکه شرق‌شناسی محصول سال‌های پایانی دوران جنگ سرد و سلطه ایالات متحده به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت غربی بوده است نیز بر اهمیت آن می‌افزاید. پانزده سال پس از شرق‌شناسی، سعید دیگر اثر بسیار مهم خود، فرهنگ و امپریالیسم<sup>۱۰</sup>، را در سال ۱۹۹۳ نوشت. این کتاب را می‌توان به‌گونه‌ای ادامه شرق‌شناسی دانست که در آن سعید بیشتر به ارتباط میان فرهنگ، به‌ویژه ادبیات، با امپریالیسم و استعمار در قرن‌های هجده، نوزده و بیست میلادی تمرکز می‌کند. وی همچنین به بررسی نهضت‌های مقاومت در برابر استعمار و فرایندهای استقلال و استعمارزدایی و تأثیر آن بر ادبیات، به‌ویژه بر گونه ادبی رمان، در انگلیس و فرانسه می‌پردازد. در مقدمه فرهنگ و امپریالیسم، سعید یکی از اساسی‌ترین مفاهیم خود درباره رابطه فرهنگ و استعمار را بیان می‌کند: «ملت‌ها خود عین روایت‌ها هستند» (ص xii) و سپس به شرح رابطه میان روایت، مقاومت و رهایی می‌پردازد:

قدرت روایت‌کردن، یا جلوگیری از تشکیل و ظهور سایر روایت‌ها، جایگاه مهمی در فرهنگ و استعمار دارد و یکی از روابط اصلی میان آن‌ها را شکل می‌دهد. مهم‌تر از همه اینکه کلان‌روایت‌های رهایی و روشنگری مردم جهان استعماری را بسیج کردند تا به پا خیزند و سلطه استعماری را براندازند. در این فرایند، اروپاییان و آمریکایی‌های بسیاری نیز توسط این داستان‌ها و قهرمانانشان به جنبش درآمدند و آن‌ها نیز برای روایت‌های جدیدی از تساوی و جامعه انسانی جنگیدند. (ص xiii)

همان‌طور که از مباحث متعددی که سعید در فرهنگ و امپریالیسم مطرح می‌کند پیداست، وی همواره در آثار و اندیشه خود به نهضت‌های مردمی و انقلابی

توجه ویژه‌ای داشته است. این توجه را شاید بتوان تا حد زیادی مرهون فعالیت‌های او در جنبش آزادی فلسطین دانست. سعید کتاب‌ها و مقالات گوناگونی درباره فلسطین نگاشت که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به ترتیب به کتاب‌های مسئله فلسطین<sup>۱۱</sup> (۱۹۷۹)، پس از آخرین آسمان: زندگی‌های فلسطینی<sup>۱۲</sup> (۱۹۸۶)، سیاست سلب مالکیت<sup>۱۳</sup> (۱۹۹۴)، صلح و نارضایان آن<sup>۱۴</sup> (۱۹۹۵)، پایان فرایند صلح<sup>۱۵</sup> (۲۰۰۰)، و مقصدانستن قربانی<sup>۱۶</sup> (۲۰۰۱) اشاره کرد. با اینکه سعید مسلمان نبود و در خانواده‌ای اصالتاً مسیحی و ارتدکس پرورش یافته بود، اهتمام ویژه‌ای به مسائل کشورها و نهضت‌های اسلامی داشت. وی یکی از منتقدان جدی دیکتاتوری در خاورمیانه بود که البته وجود رژیم‌های دیکتاتوری را هیچ‌گاه جدا از نقش ایالات متحده در به‌وجود آمدن و حمایت از آن‌ها نمی‌دید. در سیزدهم اوت ۱۹۹۰ [۲۲ مرداد ۱۳۶۹]، یازده روز پس از اشغال کویت توسط عراق، سعید مقاله خود با عنوان «پشت پرده تحرکات صدام حسین» در روزنامه کریسچن ساینس مانیستور را این‌گونه آغاز می‌کند: «صدام حسین دیکتاتوری نفرت‌انگیز است که حکومت او در عراق این کشور را به گورستانی برای دموکراسی تبدیل کرده است. همه این را می‌دانند، به خصوص عرب‌ها. اما، در اقدامات آمریکا برای منفورسازی، منزوی کردن و نابودی صدام به دلیل اشغال هولناک کویت، صدام به اشتباه جدا از محیط و سیاست‌هایی که او را تولید کرده‌اند، و تا حد قابل توجهی در نتیجه سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه شکل گرفته‌اند، پنداشته شده است»<sup>۱۷</sup>.

سعید، در مقام یک روشنفکر مردمی و فعال سیاسی، وقایع انقلاب اسلامی ایران را از ایالات متحده دنبال می‌کرد و چهار مقاله ارائه شده در این مجموعه جزئی از صدها مقاله‌ای است که او درباره خاورمیانه و تأثیر سیاست‌های ایالات متحده بر این بخش از جهان منتشر کرده است.

انقلاب اسلامی ایران از آغاز برای غرب معمایی لاینحل بوده و همچنان نیز همین‌طور است. در جهان غرب، انقلاب اسلامی ایران هم‌زمان حسی آمیخته از تحیر، سردرگمی و هراس ایجاد کرد؛ تحیر از سقوط یکی از قدیمی‌ترین حکومت‌های پادشاهی دنیا که تنها چند سال پیش از آن با برگزاری جشن‌های دوهزاروپانصدساله شکوه و شوکت خود را به رخ جهان کشیده بود، دارای بزرگ‌ترین ارتش منطقه بود، و متحد اصلی ایالات متحده به حساب می‌آمد؛ و هراس و سردرگمی از وقوع انقلابی که یکی از اصلی‌ترین مبانی فکری آن بر پایه استقلال از ابرقدرت‌های بیگانه بنا نهاده شده بود، رهبران آن دل‌خوشی از قدرت‌های غربی، و به ویژه ایالات متحده، نداشتند، و تبعات آن برای جهان غرب بسیار گسترده، اجتناب‌ناپذیر، و البته به شدت نگران‌کننده بود. بازنمایی چنین انقلابی در غرب تا حد بسیار زیادی یکنواخت و از منظری واحد بوده است. تصویرها و تحلیل‌های دانشگاهیان، کارشناسان و رسانه‌های غربی، به ویژه رسانه‌های آمریکایی، انقلاب اسلامی را چون پدیده‌ای مخوف و لجام‌گسیخته نمایاندند که صرفاً ریشه در چیزی داشت که افراطیگری ذاتاً اسلامی و عطش مسلمانان شیعه برای شهادت می‌نامیدند. همچنین، همان‌گونه که سعید در مقالات پیش رو اشاره می‌کند، رسانه‌های آمریکایی انقلاب ایران را به‌گونه‌ای پوشش خبری داده و تحلیل نمودند که گویا یگانه وجه قابل توجه آن این بود که ایالات متحده اصلی‌ترین متحد خود را در خاورمیانه از دست داده است.

این دیدگاه رسانه‌های آمریکایی البته دور از ذهن نبود، چرا که جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در سخنرانی خود در ضیافت شامی که شاه به افتخار او در شب سال نو میلادی ترتیب داده بود، ایران را «جزیره ثبات»



و شاه را رهبری بزرگ و محبوب خوانده بود. بدین جهت، تبعات انقلاب ایران برای ایالات متحده بسیار ناگهانی و البته زیان بار بود. با وجود این، فقط تسخیر سفارت آمریکا در تهران بود که ابعاد و تبعات حقیقی انقلاب و میزان زیان باری آن برای ایالات متحده را برای مخاطب آمریکایی آشکار کرد. طی اتفاقی که در ایران از آن به عنوان «تسخیر لانه جاسوسی» و در گفتمان سیاسی غرب از آن به عنوان «بحران گروگان‌گیری ایران»<sup>۱۸</sup> یاد می‌شود، پنجاه و دو دیپلمات و تبعه آمریکایی به مدت چهارصد و چهل و چهار روز، از سیزدهم آبان ماه ۱۳۵۸ تا سی‌ام دی ماه ۱۳۵۹، توسط گروهی از دانشجویان موسوم به دانشجویان پیرو خط امام گروگان گرفته شدند، اتفاقی که نه تنها بزرگ‌ترین چالش سیاسی‌ای بود که تا آن زمان ایالات متحده با آن روبه‌رو شده بود بلکه جدی‌ترین ضربه به هیمنه و هژمونی قدرتمندترین ابرقدرت روز دنیا نیز بود.

در میان اصحاب رسانه، تحلیلگران سیاسی، دانشگاهیان، و کارشناسان مسائل خاورمیانه در ایالات متحده، سعید شاید متمایزترین صدایی بود که به تحلیل وقایع مربوط به ایران می‌پرداخت. سعید متفکر اجتماعی صاحب اندیشه‌ای بود که با فرایندها و علل متعدد ظهور نهضت‌های اجتماعی‌آشنایی داشت. او به خوبی از این حقیقت آگاه بود که انقلاب‌ها اساساً پدیده‌هایی عمیق، پیچیده و چندلایه‌اند. از این رو، تفسیر پیچیدگی‌ها و ابعاد گسترده انقلاب ایران صرفاً به نهضتی برخاسته از خشونت، افراط‌گیری و بنیادگرایی ذاتی اسلام چیزی جز ساده‌نگاری نیست. سعید از نقش گروه‌های سیاسی مختلف در تحقق انقلاب اسلامی آگاه بود و تا حدی از پیشینه سیاسی-تاریخی‌ای که به وقوع انقلاب منجر شده بود نیز آگاهی داشت. یکی از دلایلی که برداشت‌های سعید از انقلاب ایران را از تفاسیر سایر تحلیلگران غربی متمایز می‌ساخت تحلیل وی

از نقش ایالات متحده در سیاست‌های داخلی ایران بود. او در تحلیل‌هایش از آنچه رسانه‌های غربی آمریکاستیزی ایرانیان می‌نامیدند همواره نقش و اهمیت موضوعاتی همچون اهمیت استراتژیک ایران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین منابع انرژی جهان برای ایالات متحده، کاپیتولاسیون، فروش تسلیحات نظامی توسط آمریکا به ایران، و نقش سازمان‌های اطلاعات آمریکا (سی.آی.ای) و اسرائیل (موساد) در تأسیس ساواک و تربیت نیروهای آن را به مخاطبان آمریکایی خود یادآور می‌شد.

بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱، ادوارد سعید در چهار مقاله خود در مطبوعات آمریکایی به تحلیل نحوه پوشش خبری رسانه‌های آمریکایی از اخبار مربوط به جهان اسلام، انقلاب اسلامی، و سپس تسخیر سفارت آمریکا در تهران پرداخت. وی، در آوریل سال ۱۹۷۹، کمتر از یک سال پس از انتشار شرق‌شناسی، نخستین مقاله را با عنوان «اسلام، شرق‌شناسی و غرب»<sup>۹</sup> در مجله تایم<sup>۱۰</sup> منتشر کرد. همان‌طور که از نام آن پیداست، این مقاله عمدتاً به بررسی اسلام و شرق‌شناسی در ایالات متحده می‌پردازد، موضوعی که ادوارد سعید به تفصیل در کتاب شرق‌شناسی خود درباره آن سخن گفته است. یک سال بعد، در شماره مارس/آوریل ۱۹۸۰ مجله کلمبیا جرنالیزم ریویو<sup>۱۱</sup>، سعید در مقاله‌ای به نام «ایران» تحلیل جامعی از پوشش خبری آنچه رسانه‌های آمریکایی «بحران ایران» می‌خواندند ارائه کرد و به‌طور مفصل به بررسی پوشش خبری وقایع انقلاب اسلامی ایران و تسخیر سفارت آمریکا پرداخت و درنهایت مقایسه‌ای از نگرش رسانه‌های آمریکایی به وقایع جاری در ایران - که از نظر وی سطحی و کلیشه‌ای بودند - با تحلیل‌های روزنامه فرانسوی لو موند<sup>۱۲</sup> - که سعید آن‌ها را جدی‌تر و جامع‌تر یافته بود - ارائه داد.

سومین مقاله با عنوان «اسلام از منظر غرب»<sup>۳۳</sup> در آوریل ۱۹۸۰ در مجلهٔ *نیشن*<sup>۳۴</sup> به چاپ رسید که سعید در آن به واکاوی معنای اسلام در رسانه‌های غربی پرداخت و به نوعی اتفاقات معاصر و اخبار مربوط به جهان اسلام را در چارچوب نظریهٔ شرق‌شناسی خود تحلیل کرد. آخرین مقاله در ژانویهٔ ۱۹۸۰ در مجلهٔ *هارپرز*<sup>۳۵</sup> با عنوان «درون اسلام»<sup>۳۶</sup> انتشار یافت که در آن سعید دیگر بار به بررسی موضوعاتی از قبیل تئوری تقابل اسلام و غرب، رابطهٔ آمریکا با کشورهای مسلمان، استعمارگری نوین آمریکایی، و تسخیر سفارت آمریکا در تهران می‌پردازد.

همچنین، در سال ۱۹۸۱ ادوارد سعید مجموعه نقدها و تحلیل‌های خود از پوشش خبری اسلام در رسانه‌های آمریکایی را در کتابی تحت عنوان پوشش (خبری) اسلام: چگونگی رسانه‌ها و کارشناسان نگاه ما به مابقی جهان را تعیین می‌کنند<sup>۳۷</sup> منتشر کرد. در این کتاب، ادوارد سعید آرای خود دربارهٔ رابطهٔ اسلام و جهان غرب و نگرش غالب جهان غرب به کشورهای اسلامی را با ذکر نمونه‌هایی چون مستند انگلیسی «مرگ یک شاه‌دخت»<sup>۳۸</sup>، انقلاب اسلامی ایران، و تسخیر سفارت آمریکا در تهران تشریح می‌نماید و نظریات خود دربارهٔ روابط میان دانش و قدرت، دانش و تفسیر و جوامع تفسیری را به تفصیل بیان می‌کند. آنچه این نوشته‌ها را به هم پیوند می‌دهد تحلیل متفاوت سعید از وقایع انقلاب ایران و تسخیر سفارت آمریکا است، که برخلاف تفسیرها و ارزیابی‌های اکثر قریب به اتفاق مفسران سیاسی غربی در آن زمان است. از این‌رو، می‌توان گفت که نوشته‌های سعید در این زمینه رخنه‌ای در گفتمان غالب مربوط به اسلام و ایران در سال‌های آغازین دههٔ هشتاد میلادی ایجاد کرد، گفتمانی که تا به امروز نیز به همان شیوه ادامه یافته است. بدین جهت، عنوان مجموعه حاضر نه تنها ناظر

به شکست هژمونی ایالات متحده در ایران به واسطه پیروزی انقلاب و تسخیر سفارت آمریکا است بلکه به شکستن گفتمان غالب غربی در مطبوعات و رسانه‌های آمریکا نیز دلالت می‌کند. سعید البته در سال‌های بعد انتقاداتی جدی به برخی از وقایع انقلاب و آنچه که وی تندروی رهبران آن می‌دانست مطرح می‌کند. از جمله در نامه‌ای منتشرشده در شانزدهم مارس ۱۹۸۹ [۲۵ اسفند ۱۳۶۷] در نیویورک تایمز دیویو آو بوکس<sup>۲۴</sup> (یک ماه پس از صدور فتوای قتل سلمان رشدی) نسبت به این فتوا اعتراض می‌کند، و درباره تضييع حقوق مخالفان هشدار می‌دهد؛ این قبیل انتقادات و سایر انتقادات سعید نسبت به انقلاب اسلامی و رهبر آن را باید در چارچوب سنت تفکر لیبرال و اومانستی غربی که سعید وام‌دار آن بود، و بخشی از رسالتی که او برای روشنفکر و منتقد اجتماعی قائل بود معنا کرد. از این منظر، مقالات و کتاب‌های سعید را درباره جهان اسلام، مسئله فلسطین، انقلاب ایران، و نقش ایالات متحده در ایجاد و حمایت از رژیم‌های دیکتاتوری در خاورمیانه نیز باید در همین چارچوب فکری بررسی کرد، و نه منفک از آن.

تحلیل سعید از وقایع ایران با نقدهای شدیدی روبه‌رو شده است. به عنوان مثال، دیوید زارنت<sup>۲۵</sup>، استاد علوم سیاسی دانشگاه تورنتوی کانادا، در مقاله‌ای تحت عنوان «ادوارد سعید و انقلاب ایران»، شدیدالحن‌ترین انتقادات را متوجه خوانش سعید از وقایع انقلاب و تسخیر سفارت آمریکا می‌کند. به نظر زارنت، سعید در تحلیل‌های خود به نفی دو واقعیت اساسی دست می‌زند: «اولی واقعیتی است که توسط رسانه‌های غالب آمریکایی گزارش می‌شد.» به باور زارنت، پیش‌فرض سعید در تحلیل وقایع ایران این است که نسخه‌ای از انقلاب که رسانه‌ها به نمایش می‌گذارند اساساً مردود است و بنابراین باید حقیقت را در نسخه جایگزینی یافت. زارنت می‌نویسد:

اینکه سعید نه تخصصی در سیاست خاورمیانه داشت، و نه تاریخ اسلام؛ اینکه از شاه و یا آیت الله خمینی چیزی فراتر از آنچه که ممکن بود هر فرد عامی آگاهی بداند نمی دانست؛ و اینکه نمی توانست فارسی بخواند و بنویسد باعث می شود که باور قطعی او درباره نادرستی نحوه بازتاب انقلاب در رسانه ها بیش از هر چیز نمایانگر شیوه تحلیل و تفکر خود او باشد.

وی در ادامه می نویسد که واقعیت دومی که سعید آن را در مقالات خود نفی کرده «سخنان مکتوب و شفاهی آیت الله خمینی، به ویژه در کتاب ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، بود و نشانه هایی که این سخنان درباره مسیر آینده انقلاب ایران به دست می دادند». او در ادامه به نپرداختن عامدانه ادوارد سعید به آنچه زارنت یهودی ستیزی امام خمینی می داند اشاره می کند، و همچنین به این باور آیت الله خمینی که قوانین شرع می توانند زمینه ساز به وجود آوردن جامعه ای آرمانی باشند.

هر دو انتقاد زارنت به سعید البته ایراداتی جدی دارند. نخست اینکه سعید نه تنها فلسطینی و، بنابراین، خاورمیانه ای است که، در کنار همه عوامل دیگر، به واسطه سال ها فعالیت جدی اش در جنبش آزادی فلسطین، یقیناً از بسیاری از تحلیلگران معاصر خود، و همچنین از زارنت کانادایی، آگاهی بیشتری از فرایندهای سیاسی خاورمیانه داشته است. همین استدلال، در کنار نوشته های متعدد او درباره اسلام، در مورد درک او از اسلام نیز صدق می کند. همچنین، همان طور که در مقالات پیش رو و کتاب پوشش خبری اسلام پیداست، سعید نه تنها در مقایسه با تحلیلگران غربی آن دوره شناخت بیشتری از سیاست ایران، شاه، و امام خمینی داشته بلکه با آثار برخی از متفکران برجسته ایرانی زمان خود

از قبیل جلال آل احمد و دکتر علی شریعتی نیز آشنا بوده است. او حتی در مقاله چهارم خود، «درون اسلام»، به عدم توانایی والتیر کرانکایت<sup>۳۱</sup>، مجری معروف آمریکایی که یکی از پربیننده‌ترین برنامه‌های شبانه آمریکا را در مورد تسخیر سفارت اجرا می‌کرد، در تلفظ صحیح نام‌های قطب‌زاده، بهشتی و منتظری انتقاد می‌کند. در مقاله دیگری درباره سفرنامه در میان مؤمنان، نوشته وی. اس. ناپیل<sup>۳۲</sup>، در پاسخ به این ادعای نویسنده که انقلاب اسلامی صرفاً محصول نفرت تندروهایی مانند صادق (راهنما و مترجم ناپیل در ایران) بوده است، می‌نویسد: «این اغراقی غیرقابل قبول است. میلیون‌ها ایرانی، نه تنها صادق‌ها و خمینی‌ها بلکه شریعتی‌ها، طالقانی‌ها، براهنی‌ها و بی‌شمار شاعران، روحانیان، فیلسوف‌ها، پزشک‌ها، و سربازها، این‌ها همه انقلاب را به وجود آوردند» (ص ۱۱۶). چنین ارجاعاتی، که تعداد آن‌ها در آثار سعید اندک هم نیست، دست‌کم حکایت از آشنایی نسبی سعید و دقت بیشتر او نسبت به آن دسته از مسائل ایران و جهان اسلام دارد که وی به تحلیل آن‌ها پرداخته بود.

به علاوه، انتقاد اصلی سعید در این مجموعه مقالات به تمرکز افراطی و وسواس‌گونه رسانه‌های آمریکایی بر موضوع اسلام و نفی همه علل و عوامل اجتماعی، تاریخی، و سیاسی انقلاب و تسخیر سفارت آمریکا است و باید گفت سعید در هیچ‌یک از نوشته‌هایش به‌طور خاص به تمجید از انقلاب ایران یا حتی اسلام نمی‌پردازد. همچنین، نه تنها زارنت هیچ‌گونه مدرکی دال بر آنچه که وی سخنان یهودی‌ستیزانه امام خمینی می‌نامد ارائه نمی‌کند بلکه چنین به نظر می‌رسد که قادر به تمایز اولیه میان صهیونیسم و دین یهود نیز نیست. در جایی دیگر، زارنت می‌نویسد که «استدلال‌های سعید نه براساس تخصص یا ملاحظه دقیق شواهد موجود بلکه براساس مقوله نظری شرق‌شناسی